



سخنرانی شروایت از شیعه راست

حاج حسین خوش لجه

نشروالایت از شیعه است

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد،
الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته

رفقای عزیز باید تفکر داشته باشند؛ با تفکر حرکت کنند.
یاد خوب چیزی است، اگر هیچ چیزی را نمی شد که به
هم بزنی، الان مملکتی را می شود به هم بزنی، شهری را
می شود به هم بزنی. یاد خیلی مهم است. الان مثلاً نانوا

یادش برود که خمیر را بزند، شاطر یادش برود، این آقا یادش برود لوله‌ها را نمی‌دانم اینطور کند، کشاورز یادش برود برود به اصطلاح گندم بکارد [دنیا فلج می‌شود]. هیچ چیزی مثل یاد، فلج‌کننده دنیا نیست؛ اما اگر شما یاد را اطاعت کردی، آن وقت یاد را، با امر باید حرکت کنی. اگر بی‌امر حرکت کنی، آن خیلی صحیح نیست؛ یعنی این آقا بلند شده الان عمه است، آن آقا به حساب کاسب است. چرا می‌گوید: «الكاسب حبيب الله»؟ می‌گوید کاسب حبيب خداست، پیغمبر هم حبيب خداست. این کاسب باید غش معامله نکند، کم‌فروشی نکند. یک دفعه به همین حبيب الله می‌گوید اگر کم‌فروشی کند، در ویل، پیچ جهنم، نگهش می‌دارد.

عزیزان من، ما باید اول امر را ببینیم، با امر حرکت کنیم. این همه که دارم می گویم، عبادتی نشوید، اطاعتی باشید؛ با اطاعت [حرکت کنید]، یعنی آقای بنا، آقای کاسب یا هر کسی [دیگر] با یاد حرکت کند؛ اما با امر. می گوید این کاسب جزء حبیب الله است، یا آن شاربش عرق کند، جزء شهداست. چرا ما توجه نداریم، خودسرانه کار می کنیم؟ من نگاه می کنم، می بینم خیلی ها، شاید خود من هم خودسرانه کار کنم؛ اما اشتباه است. عزیزم، نباید خودسرانه کار کرد. یک چیزی را در یک کتابی دیدید، اینقدر ردش را نگیر. ببین این کتاب که نوشته [شده]، بشر نوشته، خلق نوشته. ببین خدا در قرآن چه می گوید. جگر من از دست یک

عده‌ای، مقدسها، خون است. والله، بالله، من از عرق خورها خیلی ناراحت نیستم، از مقدسها ناراحتم. به وجدانم راست می‌گویم. آن عرق خور، عرق می‌خورد و یک توبه‌ای می‌کند؛ اما این یک کاری می‌کند که می‌بینی که یک عده‌ای را دور می‌اندازد. حالا به آقا می‌خواهی بگویی [برگرد] مگر ممکن است که به آقا بگویی از آن راه برگرد، این را نخواه، برگرد، این اینجور است، راه خودش را می‌رود. [می‌گوید:] فلانی چه چیزی گفته. رفتند دنبال [خلق]. دیگر از شریح قاضی مگر مهمتر بود؟ چه کاره است بگوید «خرج من دین جده»؟ تو هم دنبالش می‌روی. حالا هم دنبالش می‌روی، آن زمان شریح بوده، حالا یک عده دیگر است. تو باید

بفهمی این آقا امرش چیست، چه کاره است این حرفها را شریح زد؟ رفتم آنجا پیش آقا امام حسین، سه تا نعره کشیدم، گفتم؛ آخوند تو را کشت؛ اما آخوندی که تقلید نکند. آقایان، ما آخوند را دوست داریم؛ یعنی، اول ائمه، بعد انبیاء، بعد علما. این دین از علما به ما رسیده است. این حرفها که ما داریم می‌زنیم، از آنها به ما رسیده است. می‌گوید نگاه به صورت عالم بکنی، ثواب دارد. بعضی علما از انبیاء بالاتر هستند.

یکی بود، مرحوم شیخ بود، آمد گفت؛ موسی به دستش عصا اژدها شد، تو چه کاره‌ای داری بیل می‌زنی؟ اما بیل می‌زد و می‌خورد، نه این قدر بیت المال را بردارد، این کارها را بکند. بیل می‌زد. بیل را آنجا انداخت، اژدها

شد. یا اینکه آن ناصبی چه کار کرد که می خواست همه شیعه ها را براندازد. آن عالم آمد خدمت امام زمان جواب داد. علما خیلی خوبند؛ اما توی بدبخت بیچاره، باید حواست جمع باشد که این از خودش حرف نزند. دنبال خودش نرو، دنبال امرش برو. ببین، امرش چیست. خب، این چه کاره است؟ من گفتم که شریح قاضی چه کاره است این کار را بکند؟ والله، روایت داریم دویست نفر از علمای درجه یک که اینها اسلحه برداشتند مردم بترسند، از اینجا به امر شریح رفتند، [مردم را] را به [جنگ با] امام حسین هَل می دادند. هنوز هم یک ذره ملاحظه می کنم، هنوز هم یک خرده ملاحظه می کنم، هنوز هم آنکه باید بخوایم بگوییم نمی گوییم،

تند می شود. بابا جان، قربانت بروم، فدایت بشوم، کجا می روی؟ مرتب می دود نماز می خواند، مرتب می دود نماز شب می خواند، مرتب می دود آنجا، کجا می دوی؟ دویدن ندارد، بگیر بخواب. اینجا به امید که حاجت برادر مؤمن را برمی داری، حاجت برادر مؤمن را بر می آوری، تا صبح پایت عبادت می نویسد. چقدر می دوی؟ چقدر می دوی؟

استخاره ام این بود؛ دیشب خواب دیدم که آقای بود، تختی بود، گفت به عدد ملائکه های آسمان روی سرت می ریزیم. باز تو بدو این طرف و آن طرف. گفت به عدد ملائکه های آسمان روی سرت می ریزیم. حالا هم خوب آمد گفتم و گرنه نمی گفتم. این را من می گویم یا نقل

می‌کنم؟ تو من با امر را فرق بگذار. گفتم: جان من، تو کلاس اولی، باید یک قدری چشمت را باز کنی. من هم دلم می‌خواهد، چشم‌هایتان باز باشد. من که اینجا خوابیدم، مثل گوساله دارم فن فن می‌کنم؛ اما با امر دارم کار می‌کنم، توی امر هستم. اصلاً ممکن نیست یک حرفی را [باور کنید]، چه چیزی گفت، چه چیزی شد؟ [گفت:] به عدد ملائکه‌های آسمان، [ملائکه] روی سرت می‌ریزیم، چطور روی سر من می‌ریزد؟ (صلوات)

یکی از رفقا فرمایشی فرمودید. تو که خیلی به ما خدمت می‌کنی، ما تشکر از شما و از دیگر آقایان می‌کنیم. از همه آقایان، بالخصوص آقای معمار که گوش به این حرفها می‌دهد [تشکر می‌کنیم]. الان پا نشده برود آن

طرف، من تشکر از آنها می‌کنم. من نوار دارم که معلوم کردم شیعه از انبیاء بالاتر است. این حضرت ابراهیم که می‌بینی الان اینجور شد، اینقدر زحمت کشید و خانه را ساخت و چه کار کرد و رفت و رفت توی بیابان و یک قدری گوسفند خرید و ریخت و پشمش را، کشکش را به اینها می‌داد و بالاخره یک قدری این کارها را کرد، یک دفعه ملائکه صدا زد: «سبوح قدوس، رب ملائکه و الروح» گفت این کیست که اسم محبوب من را می‌آورد؟ ثلث گوسفندهایم مال تو. یک دفعه دیگر [اسم محبوبم را] بیاور. دو باره، سه باره، چوبش را انداخت. گفت: من بنده توام. خب، می‌شود گفت به کسی من بنده توام؟ آقای مهندس، گفت من بنده توام. چه طور بنده آن

شد؟ اینکه بنده خداست. حالا شب، پیغمبر را خواب دید، گفت: یا رسول الله، خواهش می‌کنم من جزء شیعه‌های علی باشم. پیغمبر هم دعا کرد، دعا مستجاب شد. حالا شد سلام الله علیه؛ چون که این شیعه‌گی اش تأیید شد. نه که انبیاء شیعه نباشند؛ یعنی شیعه‌گی، تاییدی می‌خواهد. ماشاءالله، امید خدا همه شما شیعه هستید؛ اما ما شیعه تاییدی نیستیم، ما دوست علی هستیم. شیعه تاییدی سلمان است، شاه عبدالعظیم حسنی است. مگر آخر چه کرده است؟ مگر شاه عبدالعظیم حسنی چه کار کرده؟ باید یک قدری در این حرفها برویم. اینقدر ندو. من خطابم به کل کسانی است که این نوار من را می‌شنوند. اینقدر ندوید، چه

فایده‌ای دارد؟ کجا می‌روی؟ وسط راه می‌مانی! آمده خدمت امام هادی، می‌گوید آقا جان من، من می‌خواهم عقاید را بگویم. [می‌گوید:] بفرما، [می‌گوید:] من واجبات را به جا می‌آورم، (بروید [ببینید] در کتابها نوشته)، ترک می‌کنم محرمات را، تو را حجت خدا می‌دانم. لامذهب، تو چرا رفتی یکی [دیگر] را حجت قرار دادی؟ سیبی را از درخت بچینم، بگویی نصفش حلال است، نصفش حرام، قبول می‌کنم. خب، بفرما. تو رفتی خلق را حجت قرار دادی، بدبخت، حالا مرتب بدو این طرف و آن طرف. عبادتت که قبول نیست. این اهل تسنن دست از حجت برداشته‌اند که می‌گوید کافرو مرتدند، تو هم مشابه همانی، تو هم مشابه همانی. این

نیست که من این را می‌خواهم، باید ببینی امرش چیست؟ من علی را می‌خواهم. خب، علی امر دارد. [می‌گویی:] امام زمان را می‌خواهم، [امام زمان] امر دارد. دخترت را به این صورت روانه نکن، به فقرا برس، خودخواه نباش، خودپرست نباش، از خودت حرف نزن. خب، امر دارد. خب، بفرما. حالا بعد از چند وقت، این آقای ری شهری ایشان را عالم کرد. بروید ببینید، آقای شاه عبدالعظیم حسنی هم مثل شما بوده؛ اما امر را اطاعت کرده؛ حالا می‌گوید زیارتش مطابق امام حسین است. کجا می‌گوید که اعمال تو مطابق آن است؟

بابا جان، داد من این است که بیایید امر را اطاعت کنید. حرف من این است که بیایید امر را اطاعت کنید،

مشابه درست نکنید. بابا، برای امام زمانتان، تو مشابه درست می کنی. تو نگاه به اعمال و افعال آن بکن، آخر، اعمال و افعالش چیست؟ آخر، چرا اینقدر خنگیم؟ من از شما خنگ تر هستم. حالا من نمی گویم من می فهمم، من حرفم را می زنم، (صلوات) حالا آقا جان من، شما که فرمایش می فرمایید، علمای شیعه می گوید بالاتر از از انبیاء هستند، حالا به تو می گویم چطور است. حالا امیرالمؤمنین وقتی که الان سیزدهم رجب به دنیا آمده؛ یعنی، در دنیا بوده است. می گویند مثلاً که [در این روز] تولد شده است. گفتم: نه، جان من اشتباه است. امیرالمؤمنین علی { { علیه } } به دنیا آمده، در دنیا بوده و در همه خلقت است. می گوید من با تمام انبیاء آمدم،

با پیغمبر آخرالزمان آشکارا آمدم. فهمیدی؟ علی ظاهر شد؛ یعنی ظاهر شد. آن بوده است. من با علما هم بحث کردم، امیرالمؤمنین ظاهر شد، اگر نه بوده. حالا این امیرالمؤمنین که آمده روی دست فاطمه بنت اسد، قرآن می خواند، زبور می خواند، انجیل می خواند، این چهار کتاب آسمانی را می خواند. پس پیغمبر اکرم هم قرآن به او نازل شده بوده؛ اما حالا می گوید که من متقیات کردم، قرآن به تو نازل کردم. [یعنی] علی را به او نازل کرده است؛ اگر نه قرآن به پیغمبر نازل شده [بود]. اگر قرآن به پیغمبر نازل نشده بود، امیرالمؤمنین که برای او نمی خواند. من که الان چیزی که نمی دانم که [نمی خوانم]. پس نازل شده بود که امیرالمؤمنین

خوانده، درست است؟ ببین، همان موقع امیرالمؤمنین چه چیزی دارد می گوید؟ حالا این همه در آن زمان، هر کسی که حرف پیغمبرش را نمی شنید عذاب نازل می شد؛ یعنی آن زمان، این پیغمبر در یک حدودی بود. ببین، قوم نوح چطور شد، عذاب نازل شد، لوط ...، حالا یک دفعه می گوید تمام انبیاء باید بیایند: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» حالا به تمام انبیاء می گوید باید باید تسلیم پیغمبر بشوید. حالا پیغمبر هم می گوید تسلیم علی بشوید. چرا نشدید؟ پس امر پیغمبر است. بابا جان، تسلیم نشدند. ببین، چقدر عبادت می کنند، سه دفعه نماز می خوانند، نماز نافله می خواند، پیشانی اش باد

کرده، ریشش اینقدر بلند است، می خواهد از اینجا آب بخورد، به چه دردی می خورد. بابا جان، پس بفهم کجا می روی، بیایید یک قدری با تفکر قدم بزنید.

حالا حرف این است، حالا ولایت از اینجا در ظاهر به کل عالم نشر پیدا کرد؛ یعنی گفت حالا هر کسی این را قبول ندارد، به عزت و جلالم، عبادت ثقلین کند، او را می سوزانم. درست است؟ از کجا نشر پیدا کرد؟ [کعبه].
حالا امام زمان هم می آید، از اینجا به کل عالم نشر پیدا می کند. ببین چه می گوید؟ می گوید منم نوح، منم آدم، منم پیغمبر آخرالزمان؛ یعنی نگذاشتند آن ها این کار را بکنند، من می کنم. حالی ات شد من چه چیزی می گویم؟ پس این که شیعه بالاتر است، شیعه در زمان

خودش نشر ولایت شده است. در آن زمان نبوده است، در آن زمان نشر ولایت، موسی بوده، عیسی بوده، ابراهیم بوده، الان چه شده؟ [الان شیعه شده] بارک الله، شیعه. حالا ببین، یک شیعه چه خبر است، چیست؟ اینطوری نیست که، این حرفها که ندارد. در نوار من آن را گفتم که «قلب المؤمن، عرش الرحمن» قلب تو، عرش خداست؛ اما کسی را راه ندهید. می دانم، اصلش را نمی توانم بگویم. تو چرا این را این داخل راه می دهی؟ خب، آن را راه نده دیگر. خب، شیطان هم که از آنجا بیرونش کردند و خلاصه چیز شد، [برای این بود که غیر خدا در قلبش وارد شد] تو کسی را توی دلت راه نده. عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، بریز بیرون. به حضرت

عباس، اگر نریزی بیرون، عبادت ثقلین کنید به درد نمی خورد. آقا جان من باید قلب تو عرش خدا باشد. عرش خدا که کسی را راه نمی دهد. «قلب المؤمن، عرش الرحمن» قلب تو عرش خداست. چه چیزی را درون آن راه می دهید؟ هیچ کسی را راه ندهید، هیچ کسی را مؤثر ندان. فلانی آنجوری گفته، فلانی آنجوری گفته، فلانی آنجوری گفته [را کنار بگذار]. آن هم مثل تو [هست]، تو هم مثل آن [هستی]. آن گمراه است، تو گمراه تری. همین جور که «لا اله الا الله» است؛ هیچ مؤثری موثر نیست، «بسم الله الرحمن الرحیم، قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد ولم یولد، ولم یکن له کفواً احد» خدا کفو ندارد، ولایت هم کفو ندارد. مشابه درست نکنید. وای

به حالتان. چرا مشابه درست می کنید؟ قربانت بروم، [ولایت] که مشابه ندارد.

خیلی کارها منظم است. من الان یک روایت می گویم که، کسی ور، ور نکند. حرف حسابی دارید بزنید، کسی ور ور بی خودی نکند. پیغمبر اکرم، یک جنگی بود فتح کرد، یک کاری مدینه داشت، به یک نفر محول کرد که تو این غنیمت ها را به اینها بده. به یک دفعه جبرئیل نازل شد، تو چرا به این گفתי بده؟ آخر، چه کاره ای؟ آنها را هم که آن داده برگردان. می فهمی من چه می گویم یا نه؟ بله، حاج آقا، تو چه کاره ای؟ اصلاً تو چه کاره ای آخر؟ چه کسی به تو گفته؟ تو نماینده خلقی، لامروت برو دنبال نماینده خدا که علی است، دنبال

نماینده خدا برو که امام زمان است. کجا نماینده درست می کنید؟ خاک بر سر من که اینقدر شما نفهمید. برو دنبالش، نمی دانم، برو دنبالش [...]. مگر دستگاه الهی به هم خورده است؟ مگر خدا مرجع تقلید است که تقلیدش عوض بشود؟ همین آدم گفت اینجا گوسفند بکشی، عیب ندارد، دو نفر از طلبه ها آمدند. گفتم به او بگو آقا، اشتباه می کنی. گفت: نه، گفتم قصاب خانه به هم خورده، منا که به هم نخورده، فتوایش را برگرداند. حالا مقلدینش چطوری بودند؟ خب، بودند دیگر. آنجا نمی کشتند، می آمدند می کشتند مجلسشان را برگزار می کردند. چقدر به حرف این رفتند؟ من بچه رعیت این کار را کردم، آن را برگرداندم. گفتم: آقا، مگر منا به هم

خورده که می گویی آنجا نکشند، عیب ندارد؟ برای چه می گوید عیب ندارد؟ حالی ات هست دارم می گویم؟

تقلید بکن. تقلید جایز است؛ اما هوای مرجعت را هم داشته باش. خب، هوای شریح قاضی را نداشتند که این غلط را کرد. من به تو نمی گویم تقلید نکن، هوایش را داشته باش. بشر عوض می شود. مگر اسامه عوض نشد؟ اینقدر شخصیتی بود که حضرت زهرا [او را] پیش امیرالمؤمنین گذاشت. گفت: اگر تو به وصیت من عمل نمی کنی، به اسامه بگویم. اسامه رفت ابابکرپرست شد. چرا توجه نمی کنی؟ چرا بیدار نمی شوی؟ خلق و مجتهد باید تقلید کند، تقلید را به ما بگوید. [اگر اینطور باشد] ما خاک کف پایش را می بوسیم. عزیز من، کجایی؟ اینقدر

دنبال این کارهای عبادتی ندو. ببین، کجا می روی؟
حواستان جمع باشد. قربانتان بروم، با فکر کاری بکنید.
چه خبر بود؟ چطور شده؟ مگر خلفای عباسی نماز جمعه
نمی خواندند؟ چرا مورد لعنتند؟ چرا مورد لعنتند؟ بابا
جان، قربانت بروم، ببین، حرف را من تمام می کنم،
مشابه برای اینها درست نکنید. خب، تو مشابه درست
می کنی. چه کار کردیم؟ چه کار شد؟ چطوری شد؟
چطوری است؟ حواست جمع باشد. ببین، من علما را
گفتم، افضل انبیاء؛ اما در صورتی که تقلید از امام زمان
بکند، تقلید را به ما بگوید، ما باید تقلید از امر بکنیم، نه
از شخص. حالی ات شد؟ (صلوات)

پس بنا شد که این ولایت از اینجا نشر پیدا کرد. خدای

تبارک و تعالی هم حکم رویش گذاشت: هر کس علی را قبول نداشته باشد، آن «الیوم اکملت لکم دینکم» را قبول نداشته باشد، به عزت و جلالم، عبادت ثقلین کند، او را می سوزانم. یک آقای که خلاصه اینجا در سپاه اگر درجه یک نبود، درجه دوم نبود، این یک موقع بچه بود. آنجا می آمد. با ما دوست بود. خب، اگر نه نمی شود این حرفها را زد. گفت: می دانی پشت بانک قدس چه چیزی نوشته است؟ نوشته هر کسی در نماز جمعه حاضر نشود یا کافر است یا منافق. گفتم: عزیز من، قربانت بروم، شما انقلابی ها، انقلابی بیست ساله هستید، من انقلابی هشتاد ساله هستم. این [حکم نماز جمعه] مال زمان امام زمان است. اگر این جور است، به او

گفتم، اسمش نمی‌آورم، فلانی و فلانی است، آنها چرا نماز جمعه نمی‌آیند؟ گفتم: پس چرا نمی‌آیند؟ خب، آن هم است. این مال وقتی است که امام زمان می‌آید. اگر نماز پشت سر امام زمان نیایی، توهین به امام زمان می‌شود؛ یا کافری یا منافق. از آن حدیثهای کلثوم، ننه‌ای مرتب پخش می‌کنند، باید توجه کنید. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، درود خدا به روحش، می‌گفت: حدیث و روایت باید مطابق قرآن باشد. اگر نیست، بزن به سینه دیوار. فهمیدی؟ می‌گفت: تازه بزن به سینه دیوار. می‌گویم حدیث و روایت باشد، نه حرف تو! من حرف تو را قبول کنم؟ والله، جگرم خون است. من به زنم گفتم، گفتم: آخر هم من از دست

مقدسها سکتہ می‌کنم. اگر نکردم، هر چه می‌خواهی [بگو].

آخر، بابا جان، چرا می‌روی؟ قربانتان بروم، فدایتان بشوم، تو اشرف مخلوقات. تو [کسی هستی که] زیارت تو [مطابق] زیارت دوازده امام، چهارده معصوم است. چرا می‌روی یک مشابه درست می‌کنی؟ چرا این کارها را غیر امر می‌کنی؟ چرا خودت را می‌فروشی؟ تو اول ببین اصلاً چه کسی هستی؟ چه خبر است در عالم؟ اینقدر امام صادق شما را احترام کرده، می‌گوید: اول باید آن را قبول داشته باشی، بعد این را. یعنی چه؟ البته متقی را گفت. یعنی متقی را [باید قبول داشته باشی] خدا هم می‌گوید: من اعمالش را قبول می‌کنم؛ اما اعمال من به

چه دردی می خورد؟ دوباره تکرار می کنم، قربانتان بروم، شما باید با یاد حرکت کنید، پرچم امر دستتان باشد. هر کجا امر خدا و پیغمبر است، اطاعت کنید، هر کجا نیست نکنید. حرف خلق را هم باید خیلی مواظب باشید. بروی بینی این الان که دارد می گوید با قرآن مطابق هست یا نه؟ پیغمبر گفته؟ امیرالمؤمنین گفته؟ اگر این مطابق است، ما نوکرش هستیم.

ما منکر [عالم ربانی نیستیم]. اصلاً عالم ربانی باید با رب ارتباط داشته باشد، نه اینکه این دخترش اینجور باشد، پسرش اینجور باشد. اصلاً خانه شما با خانه یک انگلیسی چه فرقی دارد؟ آخر، چه فرقی دارد؟ آن تلویزیون رنگی تویش است، تو هم است، آن قالی اش

[را کج می اندازد]، تو هم است، تو هم است. آن خانمش آنجوری است، تو هم است، تو با یک انگلیسی چه فرقی داری؟ این هم من به شما بگویم. امام زمان معطل ایران است، همه جا کافرند. معطل من است. ما هم که داریم به این صورت می شویم. اصلاً امام زمان معطل ایران است. اگر چهارتا شیعه در ایران است، ما هم داریم شیره می شویم. زودتر بدتر بشوید، این بیاید ببینیم بابا. حالا توجه فرمودی اینطوری است؟ بله، دیگر وقتی امام زمان می آید، یک روایت داریم، چهارتا بز جلویش است، راه به او نمی دهند. آن چند وقتها هم یک حرفهایی زدند، انگلیسها و اینها را آمدند، همه اینها را چیز کردند، محاصره کردند و خیلی چیز؛ اما امام زمان، امام زمان

قربانتان بروم، [وقتی که می‌آید] باید توپ و تانک از کار بیفتد.

من یک شب خواب دیدم دم دکانم هستم، یک مرتبه گفتند: آقا، ظهور کرده، گفتم کجاست؟ گفت: دم جوب شور، ما همین طور سر و پا برهنه، دویدیم. دویدیم و یک تیشه هم روی دستگاهمان بود و برداشتیم. می‌گویم من بی‌خودی حرف نمی‌زنم، دویدیم رفتیم سمت جوب شور، دیدم آقا آنجا تشریف آوردند، آن وقت روی کوه‌های دو برادران، اینها همه توپ سوار کردند. من زمان شاه توپ دیدم، آن زمان توپ را دیدم. همین ساخت این توپها اینطوری بود، لوله‌هایش هم به این صورت بود. رو به امام زمان سوار کرده بودند. از آن]

گنده گنده‌ها] ما تا رسیدیم اینجا، انصافاً، وجداناً خیلی آقا ما را تحویل گرفت. می‌خواهم بگویم در همه این جمعیت مثل من نبود. بعد آقا منشی داشت، گفت برو به بازاریها بگو بیایند، آن‌ها رفتند. گفت بازاری‌ها نیامدند. بله، حالا ما همین‌طور که در فکریم، من یک دفعه به آقا گفتم، (آخر، من همه جا فضولم) آقا، ما اسلحه نداریم، اینها توپ و تانک دارند. آقا بیفتد. فرمود اینها در نمی‌شود. بله، یک دفعه به قدر این اتاق، خیلی حالا بیشتر، شمشیر از آسمان ریخت، ما یکی‌اش را برداشتیم اینطوری کردیم. یکی‌اش را برداشتیم که خوش دست‌تر است. بله بستیم. من فقط مواظب آقا بودم، یک پایم را می‌گذاشتم این طرف، یک پایم را

می گذاشتم این طرف، همین طور محاصره کرده بودم، کسی نزدیک آقا نشود. آقا یک صوت حجاز خواند، همین ساخت که صوت حجاز خواند، انگار تمام این عالم دارد می خواند. آن وقت، آدم اینطور می شد از عشق، صوت حجازش که تمام شد، اینها رفتند پشت آن توپها، آنچه را که کردند، توپها در نرفت. آن وقت اینها همه دست هایشان را به این صورت کرده بودند، آمدند. من هم نمی گذاشتم یکی پیش آقا بیاید. آخر روایت داریم آنها که یاور امام زمانند، قدر چهل تا شجاع، شجاع می شوند، مثل این. به این صورت نیست که تو، من را توی چرخ بگذاری بروی، فهمیدی؟ چهل تا شجاع، شجاع می شوند، اینطور. همین طور، من حضرت

عباسی، به وجود امام زمان مرتب گفتم، یا امام زمان من کشته بشوم، زهرا بخندد، خوشحال شود. من دلم می خواهد مادرت خوشحال شود، من کشته بشوم. خلاصه، ما از خواب بیدار شدیم، حالا توپ و تانک تمام اینها باید از کار بیفتد. اتم، تانک، همه اینها باید از کار بیفتد، خارج فلج شود. آقایان، آن وقت هم دارم در این نوار می گویم، آن وقت وقتی فلج شد، آسمان یک صیحه می زند، ثلث مردم از بین می روند. آن وقت به این صورت می شود مثلاً، الان می آیند آنجا، سید حسنی می آیند، آن وقت چندین هزار ملک از آسمان زمین می آیند. این است که می گوید کسی نمی تواند قیام کند. یک وقت کسی نمی تواند، کار کسی نیست. گفت پیغمبر

آخر زمان، ای وصی من علی مرتضی، هر کس کند بعد من قیام، آن قیام نیست به امر خدا، مگر مهدی آن حجت خدا. آن وقت یک صیحه آسمانی می زند، ثلث مردم از بین می روند. آن وقت این جمعیتی که الان مثلاً در مکه معظمه است، اینجا را پاک سازی می کند، آن وقت اینها به توسط وحی، یک دفعه ایران می آیند، ایران را پاک سازی می کنند. یک دفعه امام زمان [با] طی الارض، انگلیس و هر خاکی را، اینطوری پاک سازی می کند. توجه می فرمایید؟ جان خودم، به حضرت عباس، کیف دارد.

شما دست از این تلویزیون بردار، ای بی عقل این تلویزیون است، حالات هست دارم می گویم چه؟

اینکه حالا داری می گویی، خیلی ها از من سوال می کنند. آن چند وقتها یکی آمد، گفت: سید حسنی قیام کرده، این ها می آیند. ببیند من چه می گویم. آخر، من را یک خرده قبول دارند. گفتم: اینها را ذوقی ها می گویند، یک سال با من حرف نزد، هشت ماه با من حرف نزد. من آخر کسی را تأیید نمی کنم. بله، سید حسنی نمی دانم قیام کرده است و در خیابان ها هم ریختند! یادت است؟ گفتم عزیز من، مگر شوخی است؟ توپ و تانک است. یکی می ریزد اینجا، اتم است؛ همه را خرد می کند، اینها همه باید از بین برود. چه کار کنم با این مردم بی عقل؟ مرتیکه اتم دارد، یکی را در ژاپن انداخت، ببین چه به او کرد؟ خب، یکی هم اینجا

می اندازد. اما حالا می دانی چطور می شود؟ تمام اینها آن وقت از کار می افتد. دیگر اتم و متم اینها [از کار می افتد]، فهمیدی؟ مثل این چیزهای لوله و اینها که از کار افتاد، آفتابه و همه اینها از کار می افتد، فقط می شود شمشیر. بله، شمشیر هم از آن شمشیرها است، ای به قربانش بروم، توجه می فرمایید؟ قربانتان بروم، دوباره تکرار می کنم، به دینم من شما را می خواهم، به ایمانم شما را می خواهم، به تمام آیات قرآن، من اصلاً عمرم را دارم روزشماری می کنم؛ من که دیگر شما به درد من نمی خورید، من هم به درد شما نمی خورم. من این حرفهایی که می زنم، می خواهم باقی باشید، یاور امام زمان باشید، دنبال خلق نروید.

عزیز من، شما بین الان اینجا باید ذخیره امام زمان باشید. ذخیره امام زمان؛ [یعنی] فقط باید امام زمانتان را ببینید، به هیچ کجا وابسته نباشید. انشاءالله تا آقا می آید مثل من بدوید. تو بندی، آدم نباید بند باشد. من الان دارم پشت این دستگاہ می گویم، من به هیچ کجا بند نیستم. بله، فقط می خواهم بدوم. من عشق و علاقه هیچ چیزی را هم ندارم، فقط به وجود امام زمان و خدا [علاقه دارم]، شما باید اینجور باشی.

قربانتان بروم، اینقدر مشغله برای خودت درست نکنید. حالا امام زمان قربانش بروم، این است. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، من دلم می خواهد شما ذخیره امام زمان باشید. دوباره تکرار می کنم، ذخیره خلق نباشید. چه کار

به این کارها داری؟ حاجی شما وظیفه‌ات این است، بروی کار کنی، واجبات، ترک محرمات، منتظر امام زمانت باشی، بروی کنار، به مردم کار نداشته باش. پیغمبر فرمود که بعد از من هفتاد و سه فرقه می‌شود، تو نرو دنبال فرقه. خب، بابا برو اینها را بخواه، با اینها محشور می‌شوی. چرا می‌روی آن را می‌خواهی که با آن محشور بشوی؟ آه، وظیفه است! چه وظیفه‌ای تو داری؟ بیشتر از این ... می‌گویی وظیفه است. اگر ما نباشیم، فلانی چه جور می‌شود. به تو چه؟ خدای تبارک و تعالی، عالم و بشریت را خلق کرده، خودش می‌داند. به تو گفته واجبات، ترک محرمات، منتظر امام زمانت [باش]، برو کنار. والله، به دینم، روایت داریم، به خیر و

شر این مردم شرکت نکن، خیرش هم شر است. همین جلسات که می‌گیرد، آخرش، ببین چه چیزی می‌گوید؟ اگر تمام ما همینطور که گفتیم خمینی، اگر تمام ما می‌گفتیم امام زمان، به امام زمان قسم، امام زمان می‌آید. خب، تو این را خواستی، این را به شما داد. من نمی‌گویم این بد است یا خوب است. من نه کسی را تأیید می‌کنم، نه تکذیب. اولیاء امور را هم گفتم، گفتم کسی به ما کاری نداشته باشد، ما کاری به او نداریم. من به هیچ کس کار ندارم، اما حرف خودم را می‌زنم. اگر شما، همه این مردم، می‌گفتند امام زمان، امام زمان نمی‌آمد؟ یا نه؟ یک قدری اینجا گوسفند بود، آمد برود، به امام صادق گفت که چرا قیام نمی‌کنی؟ او گفت که،

اگر من به شماره گوسفندها داشتم قیام می کردم. به تمام آیات قرآن، به وجود امام زمان، من آقا را دیدم هیچ کس نبود، هیچ. خیلی امام زمان غریب است، کسی نیست. هر کس رفته یک راهی را گرفته دارد می رود. اصلاً به وجود خودش کسی نبود، حالی ات هست دارم می گویم چه؟ دوباره تکرار می کنم، عبادت، به جایی نمی رسد، ولایت به جایی می رساند؛ اما این را به او می گویی، الان می گوید این را می خواهم. خب، می خواهی، کجا تو به امرش می روی؟ (صلوات)

خدایا من محض تو گفتم، اگر محض تو نگفتم، به حق تمام انبیاءت، به قدر تمام اولیاءت من را لال کن. خدایا، من محض تو گفتم. انشاءالله امیدوارم که یک

اثری داشته باشد. انشاءالله این خوابی هم که من دیدم، اثرش امروز این باشد که تولیدش انشاءالله این شد و رفقای عزیز هم هستند. انشاءالله می‌خواهم از اینجا که می‌روید، عوض بشوید، کار به کار رفقایان هم نداشته باشید. رفقا جهنمی‌تان می‌کنند. «اهدنا الصراط المستقیم» یک صراط است، صراط درست نکنید. همان صراط آقا امام زمان را بروید. یکی از صراط آقا امام زمان که آقا خیلی دوست دارد، دوستانش را دوست داشته باشید، از دشمنانش تولی و تبری داشته باشید. انشاءالله، امید به خدا، تا می‌توانید هم سخی باشید. خدایا، عاقبتمان را بخیر کن.

خدایا، ما را با خودت آشنا کن.

خدایا، ما توی خانه تو هستیم، ست و سورمان که خوب راه انداختی، ما که خودت می دانی، آنجا باشیم، آن زن یک چایی می آورد و یک خرده هم پنیر می آورد. اینجا، اینقدر غذا است که ما نمی توانیم [بخوریم]. سور ما را راه انداختی. خدایا، ما چیزی که از تو می خواهیم [این است]، ما کسری ولایت داریم، خدایا ولایت ما را کامل کن.

خدایا، هر محبتی را به دل ما است، به غیر تو و ائمه بیرون کن. خدایا، جایگزینش محبت خودت قرار بده.

خدایا، القاء و افشا به ما بده، ما از خودمان حرف نزنیم.

چون که به پیغمبر گفتید رگ دلت را قطع می کنم.
خدایا، من اصلاً دلم رگ ندارد. خدایا، ما از خودمان
حرف نزنیم.

خدایا، به حق امام زمان تو را قسم می دهم، همه
دوستان امیرالمؤمنین را، اینها را کفایت کن، بالخصوص
حضار مجلس را کفایت کن. من شوخی می کنم،
می گویم انشاءالله همیشه تنتان ساز باشد، جیبستان هم
پر پول.

خدایا، تو را به حق امام زمان قسم می دهم، آقا جان، ما
را یاور امام زمان قرار بده. دوباره تکرار می کنم، هر
محبتی به غیر توست بیرون کن، محبت خودت را بده.

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می گفت اگر امام رضا بروی، یا امام حسین یا مکه، فرق نکنی، آن درست نیست؛ یعنی باید وقتی که انشاءالله می آید قم، فرق کرده باشیم. خدایا انشاءالله یک نظری مرحمت کن، ما فرق کرده باشیم؛ یعنی دیگر بیاییم امر تو را اطاعت کنیم. امر خدا، ولی الله الاعظم، این ائمه طاهرین است که ما امر اینها را اطاعت کنیم.

خدایا، محبت خلق را از دل ما بیرون کن. خدایا، محبت خودت را و ائمه را توی دل ما زیاد کن. (صلوات)

یا علی